

قطعات

برای حافظ

تا در جهان سرود و سخن باقی‌ست
عشقت هنوز در دل من باقی‌ست

«حافظ»! همیشه زنده‌ی جاویدی!
گر پاره کرد نامه‌ی تو، دشمن،

به عنایت نظری بر پسر خویش نمای
سعی در بذلِ درم بیش‌تر از پیش نمای
یادی از این پسر مفلس درویش نمای
چاره بر زخمِ دلار من دل‌ریش نمای
مال می‌بخش و کمالات مرا بیش نمای

ای پدر! ای تو در اقلیم کرم، حاتم وقت
قاتل مال تویی، دشمن اموال تویی
تو که نسیان به حریم حرمت ره ندهی
نفس گرم تو شد مرهم زخم دل ما
نیست بی‌مال میسر که کنم کسب کمال

در تقاضا به طنز

در عدل و داد ثانی نوشیروان بود
پاک و تهی چو مغز رجال زمان بود
با دست او فراشته زی آسمان بود
مالم نه در شمال و نه مازندران بود
ارزان‌ترین متاع برایم گران بود
هر شب مرا عزا چو شب امتحان بود
مهمان گه‌ام ز لندن و گه خاوران بود
قبل از پسر، همیشه به بیگانگان بود
افتد به خاک و بر در من پاسبان بود
تاجش به سر ز علم و ادب هر دوان بود
هم از تبار ناموران جهان بود
دانم که قدر و مرتبت تو چه‌سان بود
وین بنده شاعری که فصیح‌البیان بود
«یا پول» ورد بنده به روز و شبان بود
غرق سرور و شادی و عیش عیان بود
کز هرچه گویمت، غرض اول، آن بود

ابن‌امین که اعدل آیات داور است
از غایت عدالت او جیب خالی‌ام
امروز صرفه‌جویی و رایات اقتصاد
از یمن بخت و طالع و اقبال حضرتش
از فرط عدل و غایت تقوای حضرتش
هر روز من غزا و کشاکش چو روز جنگ
با سفره‌یی که مایه‌ی شرم و خجالت است
آن مهتری که مکرمت و لطف بی‌حدش
دانم که گر اشاره کند، چرخ از آسمان
شاهانه بر سریر هنر پا نهاده است
از دودمان پاک رسالت برد نژاد
ای اوستاد بخرد و دانشور و ادیب
ممدوح عالمی تو و مدحت بسی رواست
من بی‌صلت، مدیحه‌نگویم که هفته‌هاست
از پول زندگانی مردم به هر کجای
پولم ببخش و خرج سفر بیش‌تر فرست

ایضاً در تقاضا

که چون تو پُره‌نری مادر وطن بنزاد
به خط خودش بربودی سبق ز میرعماد
جواب فرمای از لطف ای مهین استاد
که هیچ خواهش مخلص تو را نمانده به یاد
نداشت پاس و قدم در به‌خاطر تو نهاد
گرو ز جمله جوانان به فکرت آزاد
زدست نسیان این‌گونه خاطر آباد
به بی‌نظامی این سفله ملک کون و فساد
به‌دست خامه و گفتار من بیار به یاد

خدایگانا ای اوستاد خطاً و سخن
به شعر تازی گشتی همال میر رضی
به صدهزاران خجلت مراست مسالته
ز عمر چندی بگذشته روزگار مگر
بزرگوارا نسیان چه‌سان حریم تو را
من‌ات به پیری باور نداشتیم که بری
کنون به پیری تو واثقم که گشته خراب
بُرید خاطر من از نظم تا نظر کردم
زبان‌درازی بی‌جا ندیده گیر و بگیر

ماده تاریخ یکی از دوستان پدرم^۱

آن پاک‌نهاد نیک‌پیوند
از ملک فنا و فوت دل کند
کاصحاب کمال زندگانند
بس خاطر خسته کرد خرسند
با کوشش دوستان پی افکند
گنجینه‌ی جان خویش آکند
کافتاد جدا ز خویش و پیوند
تاریخ وفات او چو پرسند
«افسوس ز مخبر فرهمند»

افسوس که مخبر فرهمند
راغب به حیات جاودان شد
او زنده‌ی باقی‌ست و جاوید
بال کرمش چو سایه گسترد
وین «مسجد ختم انبیا» را
از مهر علی و خاندانش
یارش هله مرتضی علی باد
فارغ منشین امین به ماتم
بگشا به سخن دهان و برگوی:

۱۳۸۸ قمری

۱- زنده‌یاد حسن مخبر فرهمند، ده دوره از عهد رضاشاه تا زمان محمدرضاشاه از همدان نماینده‌ی مجلس شورای ملی بود و در زمان نهضت ملی کردن صنعت نفت از دوستان و یاران صدیق زنده‌یاد دکتر محمد مصدق بود. او در تاسیس مسجد جامع خاتم‌الانبیاء در خیابان بهار تهران پارس و در اداره‌ی انجمن خیریه شمال شرق تهران (پرورشگاه محمودیه) با پدر زنده‌یاد من استاد سیدعلینقی امین، همکاری و همراهی داشت و عاقبت در آبان ۱۳۴۷ برابر شعبان ۱۳۸۸ در تهران فوت کرد و در وادی‌السلام دفن شد. آن مرحوم سه پسر داشت: مهندس عبدالله فرهمند (کارمند عالی‌رتبه‌ی وزارت پست و تلگراف)، پروفیسور محمد فرهمند (نماینده‌ی مجلس و باجناق حمیدرضا پهلوی)، دکتر ابوالحسن فرهمند (مدیر کل اداره‌ی خوار و بار وزارت کشاورزی).